

درنگی در پیدایش وهابیت و برخی پیامدهای آن آیه الله جعفر سبحانی

تفرقه افکنی در آغاز قرن هشتم

احمد بن تیمیه در سال ۶۶۱، یعنی ۵ سال پس از سقوط خلافت عباسی در بغداد، در شهر «حرّان» دیده به جهان گشود و در پایان قرن هفتم و آغاز قرن ششم، تفرقه افکنی را در پاسخ به پرسش مردم حماة از آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» آغاز کرد. او در رساله العقیده الحمویه، در پاسخ پرسش مردم حماة با صراحت و آشکارا نوشت: «خدا بالای آسمان هاست؛ در ثلث آخر هر شب به آسمان پایین فرود می آید و می گوید: کیست که مرا بخواند تا من او را پاسخ گویم».^۱

به خاطر پخش و انتشار این عقیده - که نتیجه آن، جسم بودن، جهت داشتن، حرکت و انتقال خدا از مکانی به مکان دیگر است - گروهی از عالمان و دانشمندان که نشر رساله حمویه را مخالف با عقیده اسلامی تشخیص داده بودند، به مخالفت با او برخاستند و از قاضی دمشق خواستند که او را محاکمه کند.

ابن کثیر در تاریخ خود به نام البدایة و النهایه، درباره حوادث سال ۶۹۸ می نویسد: گروهی از فقها بر ضد او قیام کردند و از جلال الدین حنفی خواستند که او را به محکمه بطلبند؛ ولی او از حضور خودداری کرد. سرانجام ابن تیمیه در دمشق به عنوان دارنده عقیده منحرف معرفی گردید؛ ولی چون او در نشر عقیده خود پافشاری می کرد و رساله دیگر او به

نام الواسطیه نیز دارای انحرافات بود، سرانجام پس از چند جلسه، کمال‌الدین زملکانی با او به بحث و گفت‌وگو نشست و محکومش ساخت. نتیجه این شد که ابن تیمیه در سال ۷۰۵ به مصر تبعید و زندانی گردید.^۲

این تنها مورد نیست که وی محکوم به تبعید و زندان شد. او بارها این راه را پیمود و سرانجام در سال ۷۲۸، در زندان جان سپرد.

تفرقه افکنی در سخت‌ترین وضعیت

حدود چهار قرن، برای جهان اسلام، سخت‌ترین و شدیدترین دوران بود. ابن تیمیه عقیده خود درباره «صفات خبری»، «استوای خدا»، «یدالله» و «عین الله» را هنگامی ابراز کرد که مسلمانان، جنگ صلیبی را در سال ۶۹۰ پشت سر نهاده و با میلیون‌ها کشته، مجروح و آواره روبه‌رو بودند و غازان خان، پادشاه مشهور ایلخانی، در صدد فتح شام و مصر بود. در چنین زمان حساسی بود که وی دست به نشر افکار خود زد و عالمان و فقیهان را بر ضد خود شوراند.

با این که ابن کثیر، شاگرد مکتب اوست و آشکارا از وی طرفداری می‌کند، با این حال نتوانسته است که بر حقایق پرده افکند و اتفاق عالمان و دانشمندان را بر انحراف او نادیده بگیرد.

در طول تاریخ، شخصیت‌های بزرگی از اهل سنت در نقد عقاید وی، کتاب نوشته یا با او به مناظره پرداخته‌اند که متن مناظره‌ها در تاریخ محفوظ است.

اسامی برخی از این گروه، عبارتند از:

۱. شیخ صفی‌الدین هندی ارموی (۶۴۴-۷۱۵ ق.).
۲. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی (م ۷۴۸).
۳. شهاب‌الدین یوسف احمد بن حجر عسقلانی (م ۸۵۲).
۴. شهاب‌الدین بن حجر هیتمی (م ۹۷۳).
۵. ملا علی قاری حمقی (م ۱۰۱۶).
۶. یوسف بن اسماعیل بن یوسف نبهانی (۱۲۶۵-۱۳۵۰).
۷. شیخ محمد ابو زهره (۱۳۱۶-۱۳۹۶).^۳

ابن بطوطه، جهانگرد قرن هشتم می‌نویسد: ابن تیمیه روز جمعه در یکی از مساجد مشغول و عظم بود؛ از جمله گفتار او چنین بود:

«خداوند (از عرش) به آسمان نخست فرود می‌آید؛ مانند فرود آمدن من از منبر! این سخن را بگفت و یک پله از منبر پایین آمد. در این هنگام فقیهی مالکی به نام ابن الزهراء به مقابله برخاست و سخن او را رد کرد. مردم به طرفداری از ابن تیمیه برخاستند و فقیه معترض را با مشت و کفش زدند».^۴

این نمونه‌ای از عقاید اوست که شاهد عینی کاملاً بی‌طرف، باگوش خود شنیده و دیده است. هرگاه مردی با این پایه از درایت و آگاهی از عقاید و معارف به تحلیل پردازد، باید از پیامدهای آن به خدا پناه برد.

دست‌آورد مکتب

اکنون که از موقعیت ابن تیمیه نزد عالمان شام و مصر آگاهی یافتیم، شایسته است با خصوصیات مکتب او نیز آشنا شویم.

در این جا از مثل معروف «درخت را باید از میوه‌اش شناخت» بهره می‌گیریم و یادآور می‌شویم که ویژگی‌های مکتب او را چهار چیز تشکیل می‌دهد که عبارتند از:

۱. دعوت به تجسیم

شعار مسلمانان در طول هفت قرن، بر خلاف یهود، تنزیه و پیراستگی خدا از جسم و جسمانیت بود؛ اما ابن تیمیه با ترفند خاصی مسلمانان را به تجسیم دعوت می‌کند و خدا را بر سریری به نام «عرش» می‌نشانده که از آن نقطه بلند، بر جهان می‌نگرد و گاهی او را به آسمان پایین فرود می‌آورد!

او درباره صفات خبری، مانند «استوا»، «ید»، «عین»، «وجه» و مانند آنها، معتقد است که خدا واقعاً دارای دست و چشم و صورت است؛ چیزی که هست، چگونگی آن برای ما روشن نیست. مسلماً جمله اخیر را به خاطر فرار از اتهام به «تجسیم» ذکر می‌کند؛ ولی سودی به حال او نمی‌بخشد؛ زیرا خدایی که بر سریر می‌نشیند، حرکت می‌کند و با دستش آدم را می‌آفریند، خدای جسمانی خواهد بود؛ هر چند چگونگی او برای ما معلوم نباشد؛ مگر این

کلمات را کنایه از یک رشته معانی بدانند که در این صورت، دیگر در معانی لغوی به کار نخواهد رفت که وی مدعی آن است.

۲. کاستن از مقام انبیاء و اولیای الهی

در مکتب ابن تیمیه، پیامبر و اولیای الهی، انسان‌هایی هستند که کمالات و مقاماتشان با مرگشان پایان می‌یابد. از این رو، زیارت و توسل به آنان را بدعت و کاری غیر سودمند می‌شمارد.

۳. تکفیر مسلمانان

ابن تیمیه، مسلمانان را به خاطر توسل به اولیای الهی تکفیر کرد و از این طریق، نوعی دودستگی در میان آنان پدید آورد. اما خوشبختانه بر اثر تلاش عالمان زمان، با مرگ او، مکتب او نیز مرد و جز چند نفر از دست پرورده‌هایش، دیگر کسی از او یاد نکرد.

۴. بی‌احترامی به خاندان رسالت

در سراسر نوشته‌های ابن تیمیه، نوعی دشمنی با خاندان رسالت به چشم می‌خورد. او پیوسته می‌کوشد تا فضایل امام علی (ع) را منکر شود و گاهی او را به خطا در اندیشه و رفتار متهم سازد تا آن جا که امام علی را در هفده مسئله مورد انتقاد قرار می‌دهد.^۵ این چهار ویژگی عمومی مکتب او است که می‌تواند ما را با واقعیت مکتب و طرز تفکر او آشنا سازد.^۶

محمد بن عبدالوهاب

افکار ابن تیمیه، از همان روزهای نخست، به وسیله دانشمندان، در بوتۀ نقد قرار گرفت و نقدهای استوار عالمان شامی و مصری، مکتب او را منزوی و مطرود ساخت؛ ولی پس از حدود سه قرن و نیم، شخصی به نام محمد بن عبدالوهاب، مکتب او را از انزوای درآورد و با قوه شمشیر به نشر آن پرداخت.

متأسفانه طرح مجدد افکار ابن تیمیه از سوی محمد بن عبدالوهاب، همچون طرح آن توسط خود ابن تیمیه، زمانی انجام گرفت که جهان اسلام در بدترین وضعیت تاریخی به سر می‌برد. اروپا خود را آماده می‌کرد که کشورهای اسلامی را مستعمره خود سازد. کشور هند با زور و تزویر از دست مسلمانان خارج شد و ارتش انگلستان بر آن شبه قاره حکومت می‌کرد.

محمد بن عبدالوهاب به پشتیبانی سران قبایل نجد، به مناطق مسلمان‌نشین حجاز، عراق، سوریه و یمن حمله کرد و اموال آنان را به عنوان غنایم جنگی، همراه برد و از این راه، به بازار تجارت نجدیان رونق بخشید. در طول تاریخ، یک بار هم وهابیان با کافران جنگ نکرده‌اند و تمام نبردهای آنان با مسلمانان منطقه بوده آنان پس از قتل و خون‌ریزی، به غارت پرداخته، اموال و احشام مسلمانان را همراه خود به نجد بردند. یک پنجم این اموال متعلق به محمد بن عبدالوهاب و باقی مانده در اختیار سران قبایل و مجاهدان قرار گرفت. کشتار مسلمانان به دست وهابیان در مکان‌های مقدس کربلا و نجف، صفحه تاریخ را سیاه کرد. صلاح الدین مختار - که از نویسندگان وهابی است - می‌نویسد:

«در سال ۱۲۱۶ ق. امیر سعود با قشون بسیار متشکل از مردم نجد و عشایر جنوب و حجاز و تهامه و دیگر نقاط، به قصد عراق حرکت کرد. وی در ماه ذی‌قعدة به شهر کربلا رسید و آن جا را محاصره کرد. سپاهش به زور وارد شهر شدند و بیشتر مردم را که در کوچه و بازار و خانه‌ها بودند، به قتل رساندند؛ سپس نزدیک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شهر خارج شدند و در کنار آبی به نام ابیض گرد آمدند. خمس اموال غارت شده را خود سعود برداشت و بقیه، به نسبت هر پیاده یک سهم و هر سواره دو سهم، میان مهاجمان تقسیم شد.»^۷ ابن بشر، موزخ نجدی، درباره حمله وهابیان به نجف می‌نویسد:

«در سال ۱۲۲۰، سعود با سپاهی انبوه از نجد و اطراف آن، به بیرون مشهد معروف در عراق (نجف) فرود آمد و سپاه خود را در اطراف شهر پراکنده ساخت. وی دستور داد باروی شهر را خراب کنند؛ ولی سپاه او زمانی که به شهر نزدیک شدند، به خندق عریض و عمیقی برخوردند که امکان عبور از روی آن وجود نداشت. در جنگی که میان دو طرف رخ داد، بر اثر تیراندازی از باروهای شهر، جمعی از سپاهیان سعود کشته شدند و بقیه آنها از گرد شهر عقب نشست، به غارت روستاهای اطراف پرداختند.»^۸

در پایان، از تذکر دو نکته زیر ناگزیریم:

۱. به تصدیق تاریخ نگاران، آیین وهابیت، مسلکی ساختگی است که هیچ پیشینه تاریخی در عصر صحابه، تابعان و سه قرن نخست (که از نظر اهل سنت خیر القرون است) ندارد و در اوایل قرن هشتم، تخم آن پاشیده شد و به صورت ماده خام در لابه‌لای کتاب‌ها بود؛ سپس به وسیله محمد بن عبدالوهاب احیا شد و گسترش یافت.

۲. با این که احمد بن تیمیه از نظر فضل و دانش، قلم و نگارش، قابل قیاس با محمد بن عبدالوهاب نبود، با این حال، مکتبش در زمان او اصلاً رشد نکرد و با مرگ او نیز مرد؛ در حالی که همین مکتب نیمه جان، به وسیله محمد بن عبدالوهاب رشد کرد و بخش شرقی عربستان را فراگرفت و پس از فروپاشی عثمانی‌ها، حرمین شریفین در اختیار وهابیان قرار گرفت و بزرگ‌ترین پایگاه تبلیغی را تصاحب کردند؛ تا آن جا که زائر خانه خدا باید از نظر عقیدتی، فکری، عملی و رفتاری، تابع مکتب وهابی و فقه حنبلی باشد.

اکنون پرسش این است که علت آن ناکامی و رمز این موفقیت چیست؟
در پاسخ می‌گوییم:

دو عنصر مکان و زمان در این دو نتیجه‌گیری مؤثر بوده است.

ابن تیمیه افکار شاذ خود را در محیطی مطرح کرد که عالمان بزرگی در شام و مصر، در سنگر دفاع از عقیده و شریعت قرار داشتند و با حضور در مناظرات علمی، مشت او را باز کردند و او دیگر نتوانست در اذهان عموم مردم تأثیر بگذارد و اگر هم اثری داشت، جنبه عاطفی بوده؛ نه مکتبی؛ زیرا زندانی شدن یک روحانی، عواطف عوام را تحریک می‌کند؛ در حالی که مروج مکتب او، اندیشه به ظاهر توحیدی را در میان عرب‌های بدوی و بیابانی دور از علم و فرهنگ مطرح کرد و توانست از سادگی آنان کمال استفاده را بکند.^۹

پی‌نوشتها:

۱. مجموع الرسائل الكبرى، رسالة بازدهم، العقيدة الحمويه.
۲. البداية و النهايه، ج ۱۴، ص ۴.
۳. ر.ک: جعفر سبحانی، بحوث في الملل و النحل، ج ۴، ص ۳۷-۵۰.
۴. رحلة ابن بطوطه، ص ۹۵-۹۶.
۵. ابن حجر، الدرر الكامنه، ج ۱، ص ۱۵۴؛ به نقل از نجم‌الدین طوفی، متوفای سال ۷۱۰.
۶. ر.ک: ابن تیمیه، منهاج السنه.
۷. تاريخ المملكة العربية السعودية، ج ۳، ص ۷۳.
۸. عنوان المجد في تاريخ نجد، ج ۱، ص ۳۳۷.
۹. زمزم، نشریه ستاد عمره دانشجوئی، نوروز ۸۷.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال علمی انسانی